

شعور مسئولیت سپردن و مسئولیت ستاندن

حجت الاسلام محمد سروش محلاتی^۱

۱- استاد حوزه علمیه قم و عضو هیأت علمی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

خلاصه

واژه تقلید نشانگر مسئولیت است و شخص تقلید کننده، مسئولیت رفتار خویش را بر عهده مفتی قرار می دهد. پس از آن، مفتی دو مسئولیت سنگین برعهده دارد: یکی مسئولیت ناشی از تبعیت مقلدان و دیگری مسئولیت ناشی از قرار گرفتن در موضع سخن گویی از دین خدا. مسئولیت نخست به ضمان او می انجامد. از این رو نمی تواند عوارض منفی یک فتوا و خسارتهای ناشی از آن را برعهده نگیرد. البته او اگر در جایگاه حکمرانی قرار گیرد مسئولیتی مضاعف دارد و باید در برابر اقداماتی که انجام می دهد پاسخگو بوده و عواقب آن را برعهده بگیرد. کلید واژه ها: تقلید - حکم - ضمان - مفتی - مسئولیت.

نویسنده مسئول: حجت الاسلام محمد سروش محلاتی، حوزه علمیه قم و پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

e.mail: m.soroosh.mahallati@gmail.com

بیان مسئله

شخصی که توان علمی برای استنباط احکام شرعی ندارد و مجتهد نیست، قهراً باید برای فراگیری مسایل دینی، به تقلید روی آورد و بر طبق فتوای مرجع خود، عمل نماید. البته چنین کاری، برای «مقلد» و «مفتی» توأم با «مسئولیت» است. مقلد مسئولیت انتخاب مفتی و مفتی مسئولیت فتوا دادن را به عهده دارد و هر یک از این دو مسئولیت، قابل بحث و بررسی جداگانه است. در این مقاله مسئولیت مفتی، مورد تأمل قرار می گیرد و مقلد بر مبنای آن تشخیص می دهد که با تقلید وی، مفتی چه تعهدی پیدا می کند و این تعهد، در زندگی مقلد چه نقشی دارد.

با توجه به این مثال ساده، مسئله کاملاً روشن می شود: بیماری را در نظر بگیرید که برای معالجه به پزشک مراجعه می کند و به دستورات او عمل می نماید، در این مثال از یک سو بیمار مسئول است که به سراغ کدام پزشک رفته و چگونه به دستورات او عمل کرده و از سوی دیگر پزشک مسئول است که چه توصیه هایی برای بیمار داشته است. البته مسئولیت پزشک، صرفاً مسئولیت اخلاقی نیست، بلکه او در قبال خطا در معالجه، مسئولیت جبران خسارت دارد. اینک باید بررسی کرد که آیا «افتاء» همچنین مسئولیتی را متوجه «فقیه» می سازد؟

بحث و بررسی

تقلید مفهومی است که در ریشه خود، بر «مسئولیت» دلالت دارد. زیرا تقلید در لغت به معنی «قلاده» بر گردن کسی نهادن است و «مقلد» شخصی است که این قلاده و گردن بند را بر گردن دیگری (مقلد) می گذارد. «التقلید لغه جعل الغیر ذا قلاده» (۱)، و اگر به رجوع عامی به فقیه هم تقلید گفته می شود، از آن روست که عامی، «مسئولیت» رفتار و اعمال خود را مانند قلاده ای بر «گردن مفتی» می نهد: «فانه جعل العمل كالقلاده فی رقبته» (۲)، «فمعنی ان العامی مقلد المجتهد، انه جعل اعماله علی رقبه المجتهد و عاتقه» (۳).

با این تحلیل روشن می‌شود که تفسیر تقلید به «خود را در بند قرار دادن» و «به گردن خود طوق تبعیت نهادن» کاملاً اشتباه بوده و از یک تصور غلط درباره این واژه، ناشی می‌شود، زیرا مقلّد، با تقلید کردن، «بار خود» را بر دوش دیگری قرار می‌دهد و در حالی که شخصاً احساس راحتی می‌کند، سنگینی مسئولیت را بر گردن مفتی خود، می‌گذارد و از این پس، به جای آنکه «پاسخگوی» خوب و بد رفتار خویش باشد، این مسئولیت را به صاحب فتوا منتقل می‌سازد.

البته مفتی، علاوه بر اینکه بار مقلّدان را تحمل می‌کند. سنگینی دیگری نیز بر دوش دارد که از این نظر کار او با متخصصان دیگر از قبیل پزشکان متفاوت است زیرا مفتی، خود را در جایگاه «سخنگوی دین» قرار داده و به «نام خدا»، نظرش را اعلام می‌کند! به همین جهت، سکوت یا کلامش، به نام دین تمام می‌شود. چه بسا هزینه هایی را بر دین تحمیل کرده و یا با خطای خود، به میزان زیادی از «اعتبار دین» هزینه می‌نماید! «خطیر بودن» این موقعیت، در کلام برخی از بزرگان فقاقت، به خوبی تبیین شده است. مثلاً علامه بحرالعلوم در این باره به تفصیل سخن گفته که اجمال آن چنین است: «بدان که خطر فقه عظیم و مسامحه در آن، ضرر سنگین دارد. فقیه چه در سکوتش و چه در سخن گفتنش، در معرض لغزش بوده و از گناه مصونیت ندارد. زیرا اگر بدون عذر و مانع «سکوت» کند، «کتمان حقیقت» کرده و «تضییع حق» روا داشته و بر بی گناه ظلم کرده است و اگر بدون دلیل روشن و حجت آشکار، «سخن» بگوید، بر خدا «افترا» بسته و به غیر "ما انزل الله" حکم کرده است. پس باید تلاش کند تا بر اساس «علم»، حکم کند و اگر سکوت می‌کند «عذر» داشته باشد و بهر حال «مفتی» بر پرتگاه جهنم است...» (۴)

جالب است که در کتب حدیثی شیعه مثل «کافی» بابی تحت عنوان «ان المفتی ضامن» وجود دارد. (۵) این عنوان گویای آن است که «مسئولیت مفتی» در نزد محدثان و فقیهان، مسئله‌ای پذیرفته شده بوده است. یک روایت معتبر در این باب، قضیه «ربیعۃ الرأی» است (وی از فقهای معروف مدینه می‌باشد). یک روز به جلسه او که امام صادق (ع) هم حضور داشت مردی از اعرابی بادیه نشین وارد شد و مسئله‌ای پرسید، سپس با شنیدن پاسخ ربیع به او گفت: «آیا» به گردن "می‌گیری؟ ربیع سکوت کرد. اعرابی بار دیگر سؤالش را تکرار کرد و ربیع هم جواب نداد. ولی اعرابی مجدداً گفت: «آیا» به گردن می‌گیری؟ ربیع باز هم سکوت کرد. امام صادق (ع) به اعرابی فرمود: ربیع با فتوای خود، آن را به گردن گرفته است، چه آن را اظهار کند و چه چیزی نگوید و هر مفتی ضامن است: «هو فی عنقه قال او لم یقل و کل مفتی ضامن» (۵)

در این روایت، به صراحت «هر مفتی ضامن دانسته شده است». برخی فقها این ضمان را به معنی «مسئولیت اخروی» فقیه در قبال فتوایش دانسته و نتیجه گرفته‌اند که مفتی «در قیامت» باید پاسخگو باشد. ولی با توجه به اینکه چنین تقییدی در روایت وجود ندارد و سؤال آن اعرابی نیز «کلی» بوده و امام نیز در پاسخ خود با «ترک استفسال» بین مسئولیت «اخری» و «دنیوی» تفکیک نکرد، می‌توان این روایت را دلیل «مسئولیت عام» مفتی دانست، بلکه اساساً تعبیر «ضمان»، ظهور در خصوص مسئولیت دنیوی برای جبران خسارت و ضرر دارد. مثل روایات دیگر: «الاجیر ضامن للحج»، «العامل بمال الیتیم ضامن»، «المضارب ضامن اذا خالف شرطه»، «المستودع ضامن مع التفريط»، «المستأجر ضامن لاجر الاجیر»، «کل اجیر یعطى الاجرة علی ان یصلح فیفسد فهو ضامن»، «من اضر من طریق المسلمین شیئاً فهو ضامن»، «من وطئ امرأته قبل تسع سنین فاصابها عیب فهو ضامن»، «من طرق رجلاً باللیل فاخرجه من منزله فهو ضامن»، «من تطبب او تبیطر فهو ضامن» و ...

البته موارد خاص هم وجود دارد که امام علیه السلام، حکم به «ضمان مفتی» کرده است، مثلاً از نظر نصّ و فتوی تردیدی وجود ندارد که اگر مفتی برای کسی که در حال احرام است فتوی دهد که می‌تواند ناخن خود را بگیرد و مُحَرَّم با این کار باعث خون افتادن ناخن شود، مفتی باید یک گوسفند قربانی کند. (۶)

با صرف نظر از این ادله خاصی که درباره «ضمان مفتی» وجود دارد، ادله کلی ضمان نیز مؤید آن است، همان ادله‌ای که وقتی «سبب اقوی از مباشر» باشد، ضمان را از مباشر نفی کرده و بر "عهده سبب" قرار می‌دهد. مثلاً گفته می‌شود وقتی بیمار به «دستور پزشک» عمل می‌کند و دارویی را مصرف می‌کند و یا نرمش خاصی را انجام می‌دهد، اگر در اثر اشتباه پزشک، دستورات

او ضرر و زیانی به بیمار وارد کند، پزشک ضامن است و باید خسارت بپردازد. (۷)، زیرا او «سبب ضرر» بوده و ضرر به او انتساب دارد: «و الوجه فی صورة مباشرة الطبيب او عدم مباشرته مع التطيب على النحو المتعارف بأن يأمر المريض بشرب ذاك الدواء و ذاك بنحو خاص، فلقوة السبب على المباشر» (۸)

روشن است که اگر علت ضمان طبیب، «اقوی بودن سبب» از مباشر باشد، بین مفتی و طبیب فرقی نیست و باید فقیه را نسبت به عوارض نامطلوب فتاوایش ضامن دانست. چه این که اگر ضمان طبیب به «قاعده غرور» مستند باشد، آن گونه که مرحوم آیت الله گلپایگانی نظر می‌داد که «ضمان طبیب در صورتی است که مریض به قول طبیب مغرور شده و احتمال اشتباه ندهد» (۹)، باز هم مفتی نیز مانند طبیب است و خطای او در همان موارد موجب ضمان می‌باشد و بهر حال فتوایی که به یک فرد، یک گروه و یا یک جامعه خسارت مادی یا معنوی وارد سازد، نمی‌تواند فاقد مسئولیت تلقی شده و با نادیده گرفتن پیامدهای زیان بار آن، به «برائت» حکم کرد. البته تشخیص خطا در استنباط و وقوع ضرر و زیان در هر مورد موکول به نظر «کارشناسان امین و خبرگان بی طرف» است و با ادعاهای خودسرانه و سلیقه‌های شخصی نمی‌توان چیزی را اثبات کرد.

ضمان حاکم

مشابه بحث ضمان مفتی، مسئله دیگری است که تحت عنوان «ضمان حاکم» مطرح می‌شود، این بدان معناست که «حکم» هم مانند فتوی «مسئولیت آور» است و شخصی که به صدور حکم مبادرت می‌کند، باید در قبال پیامدهای آن پاسخگو باشد. البته ضمان حاکم مسئله‌ای عملیاتی و کاربردیتر است، چون حاکم و قاضی درباره موضوعات خاص و پدیده‌های خارجی تصمیم‌گیری می‌کنند، برخلاف مفتی که اظهار نظر کلی می‌کند، به علاوه احراز اشتباه و خطا در «حکم» به مراتب آسانتر از تشخیص خطا در فتواست.

از سوی دیگر، ضمان مفتی، مسئله‌ای مورد اختلاف نظر بوده و مخالفانی دارد، در حالی که «ضمان حاکم» مورد توافق بوده و حتی از سوی مخالفان ضمان مفتی هم مورد تأیید قرار گرفته است. مثلاً علامه مجلسی می‌گوید، مفتی بدون تردید در عالم آخرت، ضامن است و باید پاسخگوی فتوای خود باشد، ولی در دنیا ضامن بودن وی مورد اشکال است البته اگر مفتی، «حاکم» باشد، در دنیا هم ضامن است: «لا شک فی ضمان المفتی فی الآخره، اما فی الدنيا ففیه اشکال الا ان یکون حاکماً» (۱۰)

در متون فقهی مثالهای فراوانی برای مسئولیت حاکم ذکر شده و بر مبنای آن حاکم، ضامن دانسته شده است. مثلاً فقها از عصر شیخ طوسی همواره فتوا داده‌اند که اگر گزارشی درباره رفتارهای خلاف عفت زنی به حاکم داده شود و حاکم برای بررسی موضوع، او را احضار کند، چنانچه احضار وی موجب ترس و وحشت او شده و به سقط جنین بیانجامد، حاکم ضامن است. (۱۱)

مثال دیگر آن است که علامه حلی می‌گوید اگر حاکم شخصی را محکوم به شلاق کند، ولی سپس معلوم شود که شاهدان فاسق بوده یا دروغ گفته‌اند، حاکم نسبت به جبران آن شلاق از بیت المال ضامن است. (۱۲)، روشن است که این گونه موارد، جنبه «مثال» دارد و با توجه به مبنای «ضمان حاکم»، «کلیه» مواردی که «حکم» وی در اثر اشتباه یا خطا و یا در اثر مسامحه و تقصیر، به عواقب ناگواری می‌انجامد، مسئولیت مدنی و کیفری متوجه اوست. از این رو، علاوه بر مثالهای فردی از قبیل آنچه در کتب فقه رایج است، این حکم شامل مثالهای اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی نیز می‌باشد و نمی‌توان شمول آنها را نسبت به پدیده‌های ناهنجار که احیاناً در سطح کلان در اثر حکم رخ می‌دهد، نادیده انگاشت.

نتیجه آنکه :

۱- اصل «مسئولیت‌پذیری» در نظام اسلامی، یک اصل فراگیر و «استثنائناپذیر» است و هیچ مقامی از شمول آن استثناء نمی‌گردد. هرگونه تردید در این باره، نه تنها با مبنای فقهی ناسازگار است، بلکه علاوه بر آن، با آموزه‌های انقلاب اسلامی، که از روزهای

نخستین جمهوری اسلامی، از سوی رهبران نظام اعلام می‌شد، در تضاد است. آن روزها شهید بهشتی به مردم تازه انقلاب کرده، هشدار می‌داد که در نظام اسلامی، غیر از خداوند، مقام غیر مسئول وجود ندارد.

۲- به اقتضای اصل مسئولیت، فقها نیز در جامعه اسلامی، به دلیل جایگاه و اختیارات خود در سمتهای مختلف از قبیل قوه قضائیه، شورای نگهبان و غیره «مسئولند» و نباید شأن و موقعیتی فراتر از مسئولیت و پاسخگویی برای آنان ترسیم کرد. اصل تلازم بین «اختیارات» و «مسئولیت» از مبانی قطعی و مسلم فقه امامیه است، چه اینکه از فروع این اصل «تطابق بین قلمرو اختیارات و مسئولیتهاست» است که در نتیجه هر چه اختیارات شخص افزایش پیدا می‌کند، مسئولیت او نیز افزایش می‌یابد و البته این مسئولیت، صرفاً مسئولیت اخروی نبوده و دارای ابعاد مختلف سیاسی، مدنی و کیفری در دنیا است.

۳- مسئولیت‌پذیری در هر نظام، تابع «شعور شهروندان» است، به این معنی که تا وقتی که شهروندان «ندانند» و یا «نخواهند»، هیچ مقام دارای مسئولیت، خود را در معرض «پاسخگوئی» قرار نداده و وظیفه‌ای در این باره احساس نمی‌کند. آنچه ضامن عینیت این اصل در جامعه اسلامی است، «مطالبه» مردم است و در آنجا که در اثر بی‌اطلاعی مردم «اشتباه یا انحرافی» به اثبات نمی‌رسد و مطالبه‌ای صورت نمی‌گیرد، قهراً این اصل بر زمین می‌ماند، مثلاً مطابق اصل ۱۷۱ قانون اساسی، قاضی در برابر ضرر مادی یا معنوی ناشی از حکم خود، ضامن دانسته شده و او موظف است که از متهم، اعاده حیثیت کند، ولی جالب توجه است که پس از گذشت بیش از بیست سال، در تاریخ ۸۱/۴/۱۲ رییس نهاد قوه قضائیه اعلام می‌کند که «تا کنون در مورد اجرای اصل ۱۷۱، مورد خاصی مشاهده نشده است»، این اعلام بدان معنا نیست که در طی رسیدگی به میلیون‌ها پرونده، هیچ قصور و تقصیری در کار دادگاهها نبوده، بلکه بدان معناست که به دلیل عدم مطالبه و یا به دلیل دشوار بودن دستیابی به حق، هیچ‌گونه زمینه‌ای برای این اصل که از اصول مسلم فقه اسلامی است، وجود ندارد!!

(ادامه دارد)

منابع و مأخذ

- ۱- انصاری، مرتضی. مجموعه الرسائل. چاپ اول. قم: کتابفروشی مفید؛ ۱۴۰۴، ۴۵.
- ۲- اصفهانی، محمد حسین. نه‌ایه الدرایه. چاپ اول. انتشارات سید الشهداء؛ ۱۳۷۴، ۴۶.
- ۳- خوئی، ابوالقاسم. التتقیح فی شرح العروة الوثقی. چاپ اول. قم: [بی.تا]، ۱۴۱۸، ۷۹.
- ۴- بحر العلوم، محمد مهدی. مصابیح الاحکام. چاپ اول. قم: میثم التمار؛ [بی.تا]، ۲۹.
- ۵- کلینی، محمد بن یعقوب. کافی. چاپ چهارم. تهران: دارالکتب الاسلامیه؛ ۱۳۶۵، ۴۰۹.
- ۶- نجفی (صاحب جواهر)، محمد حسن. جواهر الکلام. چاپ هفتم. بیروت: داراحیاء التراث العربی؛ ۱۴۰۴، ۴۰۲.
- ۷- خمینی، سید روح الله. تحریر الوسیله. چاپ اول. قم: دارالعلم؛ [بی.تا]، ۵۳۲.
- ۸- مکارم شیرازی ناصر، بحوث فقهیه هامه، اول. قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب (ع)؛ ۱۴۲۲، ۳۰۷.
- ۹- گلپایگانی، محمد رضا، مجمع المسائل. چاپ دوم. قم: دارالقرآن الکریم؛ ۱۴۰۹، ۲۶۸.
- ۱۰- مجلسی، محمد باقر. مرآة العقول. چاپ دوم. تهران: دارالکتب الاسلامیه؛ ۱۴۰۴، ۲۶۹.
- ۱۱- شیخ طوسی، محمد بن حسن. المسبوط. چاپ سوم. تهران: المکتبه المرتضویه؛ ۱۳۸۷، ۶۴.
- ۱۲- حلی، حسن بن یوسف. تحریر الاحکام الشرعیة. چاپ اول. قم: موسسه امام صادق (ع)؛ ۱۴۲۰، ۲۹۶.